

۲ کتاب دور از مرکز

تکثیر تنهایی



احمد طالبی‌نژاد

● به‌رغم مشکلات مضاعفی که شهرستان‌ها در زمینه تولید و ارائه کالاهای فرهنگی و هنری دارند، هنوز هم جریان فرهنگ و هنر به‌ویژه در حوزه ادبیات، در برخی شهرها زنده و پویا است. البته رقابت شهرستان‌ها با تهرانی‌ها در این زمینه سابقه‌ای دیرینه دارد. یادمان باشد که بهترین جُنگ‌ها و نشریات ادبی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در شهرستان‌ها منتشر می‌شدند. در رشت، اصفهان، شیراز، مشهد، تبریز و… برخی از شاعران و نویسندگان نامدار امروز هم همان بچه‌شهرستانی‌هایی هستند که از همین جُنگ‌ها و نشریات شهرستانی سر برآورده‌اند. باری این مقدمه کوتاه را از آن روی آورده که دو کتاب از دو شاعر و نویسنده شهرستانی را معرفی کنم. «عاشقی به افق آفتابگردان»، مجموعه شعر حسن رجبی‌بِهجت، شاعر رفسنجانی است که اینک دوزیست شده است؛ نیمی از سال در ولایت و نیمی دیگر در تهران. «نیمیم ز ترکستان، نیمیم ز فرغانه» (نیمیم به رفسنجان، نیمیم بته تهرانه). این کتاب به‌تازگی توسط نشر نون در تهران منتشر شده است. شاعر به گواهی پشت جلد همین کتاب، بیش‌ازاین هم دو مجموعه شعر با نام‌های با دشنه و ماه (نشر گردون ۱۳۷۳) و ناگهان شعر (نشر نون ۱۳۹۴) منتشر کرده و سابقه سرودنش به سال‌ها پیش از انقلاب می‌رسد که در دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان درس می‌خوانده است. رجبی‌بِهجت در این واپسین اثرش به بلوغ قابل‌قبولی دست یافته و نشان می‌دهد که شعر را خوب می‌شناسد و تفاوتش را با نثر می‌داند؛ چراکه می‌بینیم در این آشفته‌بازاری که هرکس هرچه می‌خواهد می‌گوید، برخی منویات خود مانند یادداشت‌های روزانه را به نام شعر منتشر می‌کنند. رجبی یادداشت‌نویسی نکرده و درعین‌حال می‌داند که نخستین عنصر شعر غیر از موضوع و مضمون، وزن است و منظور از وزن، پیروی از الگوی شمس قیس رازی در کتاب «المعجم فی معاییر اشعار العجم» نیست که تنها به کار صنعتگران ادبی می‌آید و نه شاعران. وزن بیانگر حس درونی و آهنگین واژه‌ها و جملاتی است که اغلب از درون شاعر سرریز می‌کنند و بیشتر ناخودآگاه، به فرموده است «عشق آمدنی بود نه آموختنی». به این نمونه‌ها از شعر رجبی توجه کنیم: «مبادا! دست‌هایی را بگذاری و بگذری/ که به یاد بهار/ از گل‌فرشوا و /نشانی تو را پرسیده‌اند/ کلیدها را به دیوار بیاویز/ بارم ز قفل‌ها/ گلدان‌ها را بچین/ بر لب روشن پنجره/ و موسیقی شوریده‌ای را/ با گام‌های شیرین باران/ ردیف کن/ غفلت مکن دوست من/ تهنیتی در بخندن محض هم / تکثیر می‌شود… یا این شعر: «فقدان در من می‌گذرد/ به بیچ‌وتاب/ بر از مسافر روشن/ دل‌سپرده به رؤیا / رنگین‌کمانی از جهان/ رنگ به رنگ/ ایستگاه به ایستگاه/ زاده می‌شود». و این شعر: «در آستانه‌های غروب/ دکانکی در من سناور می‌شوند/ تا سببی را/ از شاخه بلند پنجم/ که مزه خورشید می‌دهد/ دردا/ که این کلوله‌های زوال/ تا سیسپدهم بر شاخه ترد خیال/ آب می‌شوند». و نمونه‌های متعدلی دیگر در این مجموعه که نشان می‌دهد شاعر پس از این‌همه سال سرودن و عرضه‌نکردن، اینک به پختگی و زبانی ویژه خود دست یافته و قرار نیست او را نسخه بدل فلان و بهمان شاعر نامدار بشناسیم. جسی که در این شعرها نهفته بیانگر رنجی درونی است که از تنهایی ناشی می‌شود و تنهایی درندگ‌ترین بیماری روزگار ماست. رجبی در تمامی ۱۴۳ قطعه شعری که در این مجموعه گردآورده، تصویرگر همین درد و دردهایی از این جنس است. در این روزگاری که شعر دیگر از کارگردهای رایج در دهه‌های گذشته دورافتاده و همه شاعران به‌نوعی سر در لاک خود دارند، شعر حسن رجبی‌بِهجت، هنوز هم رنگ‌وبوی اجتماعی دارد اما نه با زبان و لحنی شعاری بلکه با حسی درونی که از فردیت به جمع می‌رسد. کتاب دوم رمانی است به نام «قاصد نیتسده که با یاد بروند» نوشته سهیلا فرزا، زاده بندر انزلی، ساکن رشت و همسر فرهاد مهرافر، سینماگر نجیب و خوش‌فکر و خوش‌سابقه ایران. خانم فرزاد علاوه‌بر همکاری با همسرش به‌عنوان نویسنده متن‌گفتار فیلم‌های مستندش و طراحی لباس و صحنه در فیلم‌های سینمایی‌اش، خود نیز به‌صورت مستقل در کار نوشتن و سرودن است و این رمان ظاهرا نخستین اثر بلند اوست که در رشت و توسط انتشارات فرهنگ ایلیا یکی از فعال‌ترین و باسابقه‌ترین ناشران شهرستانی منتشر شده است. داستان با زاویه دید راوی اول‌شخص روایت می‌شود و شخصیت اصلی‌اش زن جوانی است که به دلیل شکست عشقی دچار افسردگی است و دست به خودکشی زده اما نجات یافته و اینک توسط یک پزشک آشنا و همچنین پدر و مادرش تحت مراقبت‌های ویژه قرار گرفته و … اما ازآن‌جاکه راوی دارد حدیث نفسش را بیان می‌کند، لحن و حال و هوای داستان میان رئالیسم و سوررئالیسم در نوسان است و همین ویژگی باعث شده لحظات ویژه و تجربه‌نشده‌ای در معرض نگاه مخاطبان کتاب قرار گیرد. در واقع کلیت داستان به هذیان‌های یک آدم‌آزگورپرگشته شباهت دارد. به این نمونه که در پشت جلد هم قرار گرفته توجه کنیم: «حالا همان لباس عروسی بی نظیر بود که آستین‌هایش در نسیم عصر تابستان روی تابوت تاب می‌خورد. تور نازک آستین‌ها بدون دست‌های ماه منیر خالی بودند. پف‌ها خوابیده بود.

ادامه در صفحه ۱۳

بهناز شیربانی: «قصر شیرین»، جدیدترین نقش‌آفرینی حامد بهداد در سینماست؛ فیلمی که برای حامد بهداد جایزه جشنواره شانگاهای البته تحسین بسیاری از سینمایی‌نویسان را به همراه داشت. آنها حضور متفاوت او در «قصر شیرین» را دیدند و آن را نقش‌آفرینی متفاوتی از بهداد توصیف کردند. برخی دیگر نیز معتقدند که در مسیر بازیگری حامد بهداد می‌توان نقاط عطف دیگری را پیدا کرد و فیلم اخیر او اتفاقا شاید در پله‌هایی پایین‌تر از نقش‌آفرینی‌های گذشته او باشد. هرچند که به نظر می‌رسد بازی مقابل دوربین میرکیمی برای بهداد حس‌وحال متفاوتی داشته. «تجربه بازی در این فیلم برای من بسیار شیرین و دلنشین بود. ایفای نقش جلال در فیلم «قصر شیرین» یکی از بهترین بازی‌های من است.

ضمن اینکه این فیلم جزء بهترین فیلم‌های رضا میرکریمی است که امیدوارم دیده شود. با تماشای این فیلم از مسیر سخت بی‌عاطفگی عبور می‌کنید و به دریای بی‌نهایت عاطفه می‌رسید؛ مسیری که شبیه معجزه می‌ماند و فیلم بسیار خوبی است. قطعا «قصر شیرین»، روش و سلیقه من بوده و به من نزدیک‌تر است». این بخشی از گفت‌وگوی حامد بهداد با خبرگزاری تسنیم درباره حضورش در «قصر شیرین» است. بهداد در سال‌های اخیر انتخاب‌هایش را محدودتر کرده است. همان‌قدر که حضورش در فیلم «مارموز» و ایفای نقشی کم‌دی برای مخاطبان آثارش غافلگیرکننده بود و نمی‌توان آن را جزء نقش‌های موفق او محسوب کرد، حضورش در نخستین تجربه بلند سینمایی پدرام پورامیری و حسین امیری‌دوماری: «جان‌دار»

پرده نفرهای

حاصل تجربه‌گرایی

در جشنواره سی‌وهفتم یازتاب‌های خوبی میان منتقدان و مخاطبان فیلم داشت و به نظر می‌رسد در اکران عمومی نیز با اقبال خوبی روبه‌رو شود. هرچند در سال‌های گذشته نقش‌آفرینی او در فیلم «سدمعبر» را نیز می‌توان در زمره نقش‌هایی از بهداد توصیف کرد که موافقان بسیاری داشت و توانست تا حد زیادی حضور در نقش کارمند اداره سدمعبر شهرداری را به خوبی ایفا کند. حامد بهداد تاکنون مقابل دوربین بسیاری از کارگردانان بزرگ سینما ایفای نقش کرده است و از سوی دیگر او را می‌توان در زمره بازیگرانی دانست که به تجربه‌کردن کار مقابل دوربین کارگردانان جوان، حتی بسیاری از کسانی که فیلم‌های کوتاه‌شان را با بودجه‌های اندک آماده ساخت کردند، پاسخ مثبت داد و این تجربه‌گرایی برای بسیاری از کارگردان‌هایی

درباره بازیگری حامد بهداد

آتش افسرده



امیرابراهیمی

نکته در اینجاست که با بالا رفتن سن، بعضی رفتارها هم باید همسو با انتخاب‌های بهتر، تعدیل شوند تا هم بازیگر بتواند شکل تازه‌ای به فعالیتش بدهد و هم مطابق با مختصات جسمی خود بتواند جلوه‌ای تازه به نقش‌هایش ببخشد و اگر هرکس بخواهد رفتاری پیشه کند که ۲۰ سال پیش داشته، به گمانم درجا می‌زند و پیش نخواهد رفت. آنچه در چند سال اخیر حضور او را در فیلم‌ها تماشایی کرده، فرورفتن در تپیی است که در فیلم‌های «سد معبر» و «قصر شیرین» و «جان‌دار» بازی کرده و به کمال رسانده است: تپیی از افشار فقیر جامعه که نه فقط برای بهبود اوضاع و احوال‌شان، بلکه برای بیشتر فرو رفتن در منجلابی که در آن دست و پا می‌زنند، تن به کلاشی و حتی کارهای غیراخلاقی می‌دهند. از این نوع تپ‌ها در سینما خودمان به‌وفور دیده‌ایم اما این تپ با چهره و حرکات بهداد، در عین اینکه ابعدا و

نکته در اینجاست که با بالا رفتن سن، بعضی رفتارها هم باید همسو با انتخاب‌های بهتر، تعدیل شوند تا هم بازیگر بتواند شکل تازه‌ای به فعالیتش بدهد و هم مطابق با مختصات جسمی خود بتواند جلوه‌ای تازه به نقش‌هایش ببخشد و اگر هرکس بخواهد رفتاری پیشه کند که ۲۰ سال پیش داشته، به گمانم درجا می‌زند و پیش نخواهد رفت. آنچه در چند سال اخیر حضور او را در فیلم‌ها تماشایی کرده، فرورفتن در تپیی است که در فیلم‌های «سد معبر» و «قصر شیرین» و «جان‌دار» بازی کرده و به کمال رسانده است: تپیی از افشار فقیر جامعه که نه فقط برای بهبود اوضاع و احوال‌شان، بلکه برای بیشتر فرو رفتن در منجلابی که در آن دست و پا می‌زنند، تن به کلاشی و حتی کارهای غیراخلاقی می‌دهند. از این نوع تپ‌ها در سینما خودمان به‌وفور دیده‌ایم اما این تپ با چهره و حرکات بهداد، در عین اینکه ابعدا و

دریچه

کدام قصر شیرین؟!

فیلم‌ساز اندکی درباره زیبایی‌های فیلم می‌نوشتد و به‌جای کلی‌گویی‌های تعارف‌آمیز، نکته دراماتیک و استاتیک این اثر را تحلیل می‌کردند و با استناد به ریزه‌کاری‌های هنری و محتوایی «قصر شیرین»، گوهر تابانکش را به رخ من بی‌مایه می‌کشیدند و از این چهل مرکب نتاجتم می‌دادند. تا به حال هرچه درباره‌اش خوانده‌ام و شنیده‌ام به‌به و چهچه بوده است. لطفاً کمی نقد و تحلیل به تعارفات و کلی‌گویی‌ها جاشنی کنید و خواب از سر این بنده بیدار!
ش در دنیا بپرانید… تا آخر عمر شرمندۀ فضل و دانش شما خواهم بود. من حضور آن دو کوچولو ی دوست‌داشتنی را می‌فهمم و از شیرین‌زبانی‌هایشان لذت می‌برم و شیرینی حضور این دو کوچولو به همه فیلم می‌آرد و خیلی خیلی بهتر از حامد بهداد نقش خود را ایفا می‌کنند. جسارت است ببخشید.

غرق خون بود و نمی‌خفت ز حسرت فرهاد

خواندم افسانه شیرین و به خوابش کردم

طهماسب صلح‌جو: خواسته‌اید نظرم را درباره فیلم «قصر شیرین» بنویسم. می‌خواهم بی‌شیله‌پله عرض کنم نسبت به این فیلم هیچ نظری ندارم. چون نمی‌فهمم حرف حسابش چیست و پرسونژهایش چه می‌خواهند و چه می‌گویند و کجا می‌روند؟! صلابته اقرار می‌کنم که عیب کار از فهم یابین من است و بی‌تردید سازندۀ قصر شیرین با اندیشه والا و فهم و درک عمیق سینمایی کوشیده‌اند اثری درخور فهم نخبگان عالم فرهنگ و هنر به کارنامه سینمایی خود بیفزایند، اما دریفا که تماشاگر کم‌مایه‌ای مانند من چیزی از آن نمی‌فهمد. کاش منتقدان دانشمند و صاحب‌نظر و نکته‌سنج که هوادار «قصر شیرین» هستند ضمن ستایش‌های بی‌بدیششان از فیلم و

که با او هم‌قدم شده‌اند اتفاق جالبی است. در این میان بهداد در چندسال گذشته ترجیح داد تا در کنار سینما، در شبکه نمایش خانگی حضور پیدا کند و ظاهراً این حوزه آن‌قدر برایش جذاب بوده که به تازگی مقابل دوربین منوچهر هادی در سریال «دل» حضور پیدا کرده است. هرچند که تجربه نخست او در این حوزه برای بسیاری از مخاطبان آثارش غافلگیرکننده بود و او در کنار داوود میرباقری در سریال «دندون طلا» ایفاگر نقشی بود که تحسین بسیاری به همراه داشت و باید دید این موفقیت در سریال «دل» برای او تکرار خواهد شد یا خیر؟ حامد بهداد از جمله بازیگرانی است که مسیر ادامه کارش را نمی‌توان به راحتی حدس زد، اما می‌توان امیدوار بود که با انتخاب‌هایش هرازچندگاهی مخاطبانش را غافلگیر خواهد کرد.

را در ایفای نقش پدر از زندان برگشته فیلم میرکریمی می‌بینیم؛ آدمی عصبی که به‌اجبار باید مسئولیت نگهداری از فرزندان کوچکش را بر عهده بگیرد و در مسیر سفری مشترک رفتارش از موجودی خودمحور به آدمی مسئولیت‌پذیر تغییر می‌کند.

در هر دو فیلم، چهره او وقتی که ساکن است، خشمی فروخورده را بازتاب می‌دهد که تماشاگر را ناچار به خُدادن بهه او می‌کند. تهریش و سبیل او، تصویر آشنا از طبقه درمانده مستمند ایرانی است که دیگر حال و حوصله‌ای برای شریف‌زیستن ندارد و برای همین، برای رسیدن به اندکی بهبودی در معیشت و اوضاع اقتصادی‌اش تن به فساد و بی‌اخلاقی می‌دهد.

آنچه در بازی او، با واکنش‌های پیش‌بینی‌ناپذیرش نهادینه شده، احساس است که در حالت عادی در ابراز مکنونات قلبی‌اش از طریق چهره‌اش می‌بینیم. چهره‌اش در بسیاری لحظه‌ها ثابت و سنگی است و ناگهان به شکل واکنشی درهم و تمام عضلات صورتش

برای بروز احساسات منقبض می‌شوند و بدن او که به‌سختی خودش را روی زمین نگه داشته است، به جوششی می‌افتد. حتی تله‌های هم که دارد و موقع تند حرف‌زدن خودش را نشان می‌دهد، نه تنها محل باورپذیری این شخصیت نیست، بلکه به جامع‌شدن آن کمک می‌کند تا فاصله میان مأمور شهرداری ساکن تهران و مرد لایلتایی غرب کشور کم شود و هر دو جلوه‌ای از کل افشار دردمند جامعه بیابند.

ارزش کار او در این دو فیلم، جایی خودش را نشان می‌دهد که با توجه به قابلیت‌های او برای ایفای نقش جوان اول، بدانیم او بازیگر خوش‌چهره‌ای است که از بدقیافه‌شدن ایلی ندارد (در قیاس با خیل مانکن‌های مذكر ایرانی که شان بازیگری را نازل کرده‌اند) و در عین حال، اگر چنین نقشی را هم بازی کند، در آواز خواندن مشک‌گردن به چهره و اندامش، مبالغه نمی‌کند تا حضورش مثل محلد سرشار تکراری و بی‌روح شود. مثلاً در فیلم پیش‌افشاده‌ای مانند «هفت‌ماهگی» که لحظاتی چنان بازی خوبی می‌کنند که ارزش کل فیلم به آن لحظه‌ها وابسته است؛ مثالش سکانس حضور مردان جوان فیلم در مجلس سوگواری کسی است که گمان می‌کردم محرم با همسر باردار او رابطه نامشروع داشت. در میان حق‌گیره سوگواران چهری بهداد و فرارگرفتن او در کنار تصویر آدمی که فکر می‌کند زندگی‌اش را آتش زده است، به شکل شگفت‌انگیزی، بهت، اندوه، ازار و گیجی را منعکس می‌کند که برای لحظه‌هایی هر چند کم به فیلم سطحی فراتر از تصور می‌دهد.

میدان برای این بازیگر مستعد آرزو کرد که مسیر ترقی را طی کند. سخت نیست اگر اندکی دقت در انتخاب نقش‌ها و پروژه‌ها داشته باشد و اندوخته‌ها و استعدادش را راحت خرج نکند. در این سینما که همه چیز را به تکرار می‌کشاند، مهم‌ترین وظیفه هر بازیگر، نه فقط حضور مداوم و باری به هر جهت، بلکه حفظ تشخصی است که دیگر از تکنیک به دست نمی‌آید، بلکه از هویت انسانی بازیگر ناشی می‌شود که نمای اصلی‌اش را باید در مقابله با تمام وسوسه‌های زمین بیابد و ایفا کند.

گروهش بوده است، در توصیف این نمایشگاه می‌گوید: «هرچه فکر کردم نتوانستم سرخ این ایده این نمایشگاه رونفۀ را در کارهای قبلی او به شکل مستقیم پیدا کنم. او سال‌هاست عکاسی می‌کند؛ هم مفصل عکاسی تاتار و خبر کرده و هم چند نمایشگاه داشته است، حتی با ویدئو و عکس کارهایی کرده بود، اما ایده «زمان دوم» اصلاً شبیه عکاسی که پیش از این می‌شناختم. نبود. از او نبوغ عجیبی بروز کرده که نوید یک آرت‌پیس ایده‌پرداز و معاصر را می‌دهد. «زمان دوم» در بدو ورود شوک خلا را در شما ایجاد می‌کند. شما در اتاق‌ها دنبال آثار آویزان به دیوار می‌گردید، خب بروید و دنبالش بگردید». رونفۀ رستمی در استیمتیت این نمایشگاه نوشته است: «زمان دوم از کنار هم قراردادن تجربه‌هایی در حافظه‌ام از زمان‌های متفاوت که در این مکان گذرانده‌ام، شکل گرفته است؛ جابه‌جایی زمانی- مکانی چیزها در ذهنم که گاه به واقعیت نزدیک می‌شوند و گاهی از آن دور می‌مانند. تکه‌هایی که در نزدیک‌ترین حالتشان به واقعیت، به حیات خود در زمانی دیگر ادامه می‌دهند».

نگاه

با بهنام احمدی، کارگردان تاتار «لولیتا نسخه دوازده»

گذار از داستان به‌سوی حرکت

● شرق: نمایش «لولیتا نسخه دوازده» با به تصویر کشیده‌شدن زندگی دختر جوان ۱۳ساله‌ای که درگیر رابطه با مردی است که به نظر می‌رسد از او سوءاستفاده کرده، آغاز می‌شود، اما در نهایت با سقظ بچه که لحظه سیاه و خونینی برای دختر است، این رابطه به پایان می‌رسد، درحالی‌که شروع داستان از این لحظه تلخ و خونین آغاز می‌شود. با توصیف اولیه لولیتا در ابتدا این‌ن تصور به ذهن می‌آید که نمایش، اقتباسی است از لولیتای ناباکوف، هرچند به نظر می‌رسد گریزی به موضوع رمان لولیتا هم می‌تواند باشد، اما در ادامه مفاهیم بسیار دیگری به تصویر کشیده می‌شود که حاکی از مسائلی است که انسان‌ها با آن دسته‌وپنجه نرم می‌کنند؛ مسائلی که سرمنشا آن ناپسانمانی‌ها و آشفتنگی‌های دوره مدرن است. صحنه آغازین ازدواج با سرمشأ تحولات و صحنه پایانی سلاخی سرمشأ تحولات، گویای این موضوع در نمایش است؛ بنابراین لولیتا می‌تواند نماد رهایی از کابوس‌های بشری و دستیابی به آزادی باشد.

لولیتا نسخه دوازده، روایتی است در بستری فرواقع‌گرا (Surrealism) که براساس این رویکرد، رؤیاه‌ها و ناخودآگاه (فرویدی) می‌تواند راهی برای دستیابی به خود واقعی انسان باشد. توجه به رؤیاه‌ها، عبور از مرزهای پذیرفته‌شده فرهنگ، پنهان‌کردن احساسات و شکستن مرز ممکن و ناممکن از مؤلفه‌های مهم فرواقع‌گرایی است. بندهایی که انسان را به اسارت می‌کنند، در نمایش، در قالب کابوس آدم‌ها در ابتدایی‌ترین نیازهای بشری، نشان داده می‌شود. کابوس آشفتنگی‌های روانی و جنسی، عشق، ازدواج، معاش، شغل، مسکن، تحصیل، مهاجرت، محبوبیت و در نهایت آزادی، که در دنیای امروز در لباس دموکراسی درآمده، کابوس‌هایی است که انسان‌ها را به بند کشیده است.

در نمایش لولیتا نسخه دوازده، بازنویسی‌شده ۱۱ نسخه قبلی این نمایش‌نامه، بازی‌ها و فیزیک بازیگران، از نمایش و دیالوگ‌ها که گاه نامفهوم است پیشی می‌گیرد، اما درباره چگونگی شکل‌گیری لولیتا نسخه دوازده، بهنام احمدی کارگردان از توضیح می‌دهد: «ما تقریباً دو سال پیش با فرشاد جعفری شروع کردیم. قبلس هم تجربه نمایش «جنی» را با هم داشتیم که در یک سرداب اجرا شد و با توجه به موقعیت همان فضا هم متن نوشته شد. بعد از آن تجربه که برای من به‌شدت موفقیت‌آمیز بود، کار «لولیتا» را شروع کردیم که بنا بود در سالن قشقایی آن را تکا‌جرا روی صحنه ببریم. یک سالی تمرین کردیم؛ ولی در پایان به‌دلیل تغییر مدیریت مجموعه تئاتر شهر، ما به سالن سایه منتقل شدیم و دو اجرایی هم شدیم. خستگی تمام رحنمانی که برای آن اجرا کشیده شده بود، در نهایت به ثمنان ماند، نه به این دلیل که اجرای بدی داشتیم که اتفاقاً بازخوردها بسیار مثبت بود، چون آن اجرا، کاری بسیار داستان‌محور بود و حتی خیلی از میزبانان نمایش را که با فیزیک بازیگران درگیر بود حذف کردیم تا داستان بهتر فهمیده شود؛ اما به‌دلیل اینکه طراحی‌مان برای آن سالن نبود و برای دو اجرا هم نبود، خستگی بر تمان ماند. خیلی از میزانشن‌ها تغییر کرد و مجبور شدیم دگور پرتابل داشته باشیم. بعد از آن اجرا به‌دلیل اینکه تعطیلاتی هسم در دوره اجرای داشتیم، سر اجرای نوزدهم اجراهای ما تمام شد. بعد از آن اجرا مجدداً شروع به دراماتوزی متن کردم و این‌بار قرار نبود کار داستان‌محور باشد و مانورم‌سان این‌بار روی موسیقی‌کار، بدن و حرکت بچه‌ها بود که فضاسازی برایم مهم‌تر از سده‌پرداز بود. الان آدم که خیلی از مخاطبان «لولیتا» قبلی به دیدن این اجرا می‌آیند، آن اجرا را بیشتر دوست دارند، چون آنجا داستان شنیده‌اند. در بطن نمایش نهایتاً داستان پازل‌ها را کنار هم می‌چیند اما کار داستان‌محور نیست. ذات کابوس گنگ است و اگر بخوای بیشتر از داستان، با ظرافت از منتقل کنی، تزیین شخصی مخاطب را می‌فصل ولی مخاطب امروز ما خیلی ذهن تبیلی دارد و دنبال دیکته‌شدن است و خودش سعی می‌کند کمتر استدلال شخصی‌اش را به کار بگیرد». احمدی درباره نسبت این اجرا با «لولیتا»ی ناباکوف می‌گوید: «اجرای ما هیچ ربطی به لولیتای ناباکوف ندارد. حتی در اجرای قبلی هم دراین‌باره از ما می‌پرسیدند. خود اسم لولیتا دارای مفهومی است که لولیتای ناباکوف هم تحت تأثیر آن بوده، از این اسم بابت آن مفهوم استفاده شده است. لولیتا دختربچه‌هایی هستند که زود بالغ می‌شوند و ما هم در این‌کار کابوس همین دختربچه‌ها را به تصویر می‌کشیم. اسم اصلی کاراکتر ما هم لولیتا است.»

احمدی همچنین درباره نسبت این اجرا و اجرای قبلی این اثر توضیح می‌دهد: «تنها نسبتی که بین این اجرا و اجرای قبلی وجود دارد، کانسپت کار است. در اجرای قبلی ما بیشتر تحت تأثیر قصه بودیم، اما این‌بار نمی‌خواستیم داستان تعریف کنیم و بیشتر فضای کابوس‌ها برلمان‌ها مهم بود که حالا این فضا‌سازی در اجرای جدید به‌واسطه موسیقی، فرم بدن‌ها و… شکل گرفته است». این نمایش تا ۲۵ مرداد در سالن شماره یک تماشخانه سیند با بازی کتایون سالکی، مهدی شاهدی، فرانزه زینتی و الهه اکبری روی صحنه می‌رود.